

صلی از کتاب «زبان در جهان نو»

ووشنه : Simeon Potter

«آیا تفکر، بدون به کار بردن شکلی از واژه‌ها، ممکن است؟»

پاسخ کوتاه و ساده به این پرسش قدیمی اینست: «آری ممکن است». انسان می‌تواند صرفاً به‌دست تصاویر بیاندیشد، بدون سودجستن از هر شکل کلمه. انسان می‌تواند به کمک نمودارها، بازساخته‌ها و حرکات جمیع اندام‌ها و حتی ندرتاً به کمک حرکات عضلانی بیاندیشد.

اگر، همچنان‌که شما به شدت سرگرم کاری هستید، صدای سوت ممتد یک ماشین آتش‌نشان‌را - از راه دور - بشنوید، شاید تصویر خانه مشعلی‌را با چشم ذهن ببینید، بی آنکه هیچگاه به فکر کلمه «آتش» یا بیان آن بیفتید و یا لحظه‌ای از پی‌گیری کاری که به آن مشغول هستید بازایستید. اگر در خیابانی نگاهتان به کودکی بیفتد که از وسط خیابان عبور می‌کند و بیم آن می‌رود که تصادف کند، شما، بدون آنکه کلمه‌ای را فراخوانید یا به کلمه‌ای بیاندیشید به «فکر» نجات او می‌افتید. در چنین موردی، بینایی، نقش یک محرک‌را بازی می‌کند، و حرکت سریع شما پاسخ این محرک است.

با وجود همه اینها - و علیرغم گفته‌های رفتارگرایان - یک انسان هرگز موجودی مطلقاً «متکی بر حس» نیست، چرا که یک موجود متکی بر حس مطلق، ممکن نیست دچار اشتباه بشود و «تنها کسانی که می‌اندیشند استعداد اشتباه کردن را دارند».

انسان به بیش از یک طریق می‌تواند فکر کند، اما تفکر، غالباً، دلالت بر استفاده از نشانه‌های لفظی می‌کند و در بیان یک فکر، تقریباً ناگزیری از بکارگیری شکلی از نشانه‌هاست. با وجود این، روند نشانه‌سازی (Symbolization) تاکنون به‌طور حیرت‌انگیزی ناقص مانده است. داستان‌نویسان قرن بیستم مثل دورتی ریچاردسن، ویرجینیا وولف، جیمز جویس، به شیوه‌های متفاوت، آن جریان آگاهی (Stream of Consciousness) را نشان دادند که به‌طور مداوم از ذهن‌های هشیار ما، در روز، و به‌طور متناوب، از مغزهای خفته ما در شب - در پی اعتمادی شگفت روایاها - می‌گذرد.

# زبان و فکر

ظاهر آ این جریان آگاهی ذهن، حامل بسیاری ساختمان‌های زبانی ناقص است که بی‌واسطه زبان و خود بخود توصیفی است، اما از نظر دستوری نامرتب و ناهمگن.

تفکر منظم و هدفدار، کارست بسیار دشوار. و همانطور که الیوت خاطر نشان کرده «غالب افراد، کند ذهن، ناکنجکاو، اسیر بیهودگی، رکورد عاطفی و... هستند و تمایلی به اینکه مسأله‌ی را به نتیجه‌ی برسانند ندارند».

نظام بخشیدن به مدارک و شواهدی که در اختیار ماست، به قصد فر آوردن يك گزارش، مرتب کردن آن مدارک به طرز منطقی - به نحوی که وجوه اساسی از وجوه فرعی تکلیک شود -، بیان روشن دلالت‌های آن شواهد، سبک سنگین کردن آن دلالت‌ها (ی شاید متضاد) در مقیاس احتمالات و بالاخره: فتوی دادن خالی از تعصب و متفکرانه، مستلزم به کارگیری دقیق و شایسته نشانه‌های لفظی است. کلمات، نشانه‌اند و زبان، دستگاهی است از چنین نشانه‌های اختیاری که به مدد آنها انسان‌ها بایکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و افکار خود را بیان.

کلمات نظام پذیرفته، ناقل «معنا» یا «مقصود» هستند. معناری می‌توان رشتۀ پیچیده‌ی از روابط و تناظرات دانست که میان نشانه‌های زبانی و دنیای تجربه‌های انسانی برقرار می‌شود. این روابط با تناظرات (که معنای خواننده می‌شوند) را به طرق مختلف می‌توان گروه‌بندی کرد؛ اما در این مقاله ما سه نوع «معنا» را که ناقل فکر هستند مورد توجه قرار می‌دهیم و آنها را به نام‌های ارزش معنایی (Semantic Value) و معنای لغوی (Lexical Meaning) و معنای درون جمله‌ی (Contextual Sense) می‌نامیم.

الف - ارزش معنایی: نخستین نوع، فقط به اصوات منفرد یا واج‌ها (Phonemes) تعلق دارد، زیرا واج‌ها به طرز آشکار و تردیدناپذیر يك شکل یا مجموعه‌ی از شکلی را از شکل یا مجموعه دیگری از شکل‌ها جدا می‌کنند، مثلاً کلمه «سام» (۱) را در نظر بیاورید حرف ضمری نخستین آن یعنی «س» فی‌نفسه معنای مستقلی ندارد، با وجود این، دارای ارزش معنایی است، زیرا این حرف ضمری، کلمه «سام» را از کلمات دیگر مانند: «جام»، «نام»، «خام»،

«کام»، «رام»، «بام»، «دام»، «شام»، جدا می‌کند و معنای مستقلی به آن می‌بخشد. بر همین قیاس حرف «آ» هم در کلمه «سام» دارای ارزش معنایی است، چرا که این کلمه را از «سَم»، «سیم» و «سَم» جدا می‌کند. و بدیسی است که حرف «م» نیز همین ارزش را داراست و «سام» را از «ساد» (خوگ وحشی)، «سار» و «ساس» جدا می‌کند. بنابراین اندیشه‌ی ما در پذیرش يك واژه با ارزش معنایی واج‌های آن سروکار دارد.

ب - معنای لغوی: واژه‌ها (Words) و واج‌ها (Morphemes) دارای معنای لغوی هستند. ساده‌ترین نمونه آنها را در اسم‌های خاص می‌توانیم ببینیم. مثلاً واژه یا واژه «تربت» را در نظر آورید. شما بلافاصله پس از شنیدن این واژه یا واژه به یاد شهری در ایران می‌افتید، و شاید - نه تنها يك شهر - بلکه شهرهایی به نام «تربت‌جام» و «تربت حیدریه» را به خاطر آورید. و از این بیش، محتمل است که کلمه «تربت» شمارا از طریق يك بیت شعر به یاد آرامگاه حافظ بیاورد.

(باید توجه داشت که ممکن است کلمه تربت بر دو موجود متفاوت دلالت کند، و این از کلمه، سلب حالت اسم خاصی نمی‌کند، چرا که گوینده یکی از این دلالت‌ها را در فکر یا به نظر داشته است. برخی از زبان‌شناسان، اسم خاص را تنها در مورد اشخاص یا اشیایی صادق می‌دانند که مطلقاً منحصر بشر باشند، مانند «تخت جمشید». اینگونه اسمی خاص، غالباً از معنای اولیه خود تهی شده‌اند و نوعی «برچسب» هستند. فی‌المثل همین کلمه «تخت جمشید» که خود کلمه از نظر ظاهری هیچ نوع ارتباطی با کاخ هخامنشیان - که ساخته جمشید افسانه‌ی نیز نیست - ندارد، لکن به معنای کاخ هخامنشیان به کار می‌رود و نه به معنای تختی که جمشید شاه بر آن می‌نشسته است.)

معنای لغوی را می‌توان به سه گونه متفاوت بیان کرد:  
 ۱ - با نشان دادن و نمایش. ۲ - با توضیحات مفصل و واحد ممکن جامع. ۳ - با ترجمه یا برگرداندن کلمه از زبان نا آشنا به زبان آشنا.  
 تصور کنید که شما در گوشه باغتان سرگرم کار هستید

و از طفلی می‌خواهید که «شنکشی» را از انبار بیاورد. او تنها در صورتی واکنش سریع نشان خواهد داد که تصویر حافظه‌ی صحیحی از این ابزار ویژه داشته‌باشد. اگر او نسبت به هویت این ابزار مشکوک به نظر برسد شما می‌توانید طرح ساده‌ی از آن را روی خاک بکشید. یا می‌توانید آن را به صورت «چیزی که نوعی شانه بزرگ در انتهای دسته‌ی دارد» توصیف کنید. و یا اگر طفل، نسبت به زبان شما بیگانه باشد، می‌توانید «شنکشی» را به زبانی که می‌داند ترجمه کنید. در واقع اینها تنها طرقی هستند که می‌توان معنای لغوی را به مدد آنها بیان کرد و فکر طرف مقابل را متوجه مقصود.

بیان معنای يك واژه و الفاء مقصود به طرف مقابل، زمانی که پای يك طفل و يك ابزار ساده قابل تصویر در میان باشد، البته کار مشکلی نیست، اما تمام واژه‌ها و معنای آنها به همین سادگی نیستند و فکر، برای پذیرش آنها گرفتار معضلات و مشکلات فراوان است. مثلاً نام رنگ‌ها نشان‌دهنده تقسیمات بسیار جالب مراجع عادی (Normal)، میان نشانه‌های زبانی، تصاویر ذهنی و واقعیات عینی هستند.

مختصان طیف‌شناسی، طیف رنگ‌ها را به صورت گام پیوسته‌ی از امواج نورانی با طول‌های متفاوت، که از چهل تا هشتاد و دو صد هزارم میلیمتر ادامه دارند، در نظر می‌آورند، اما مردمانی که به زبان‌های مختلف سخن می‌گویند و مقاصد خود را بیان می‌کنند، قادر به استفاده از این روش نیستند. هفت رنگ طیف - سرخ، نارنجی، زرد، سبز، آبی، نیلی و بنفش به کمک تحلیل علمی به گونه‌ی دقیق می‌شوند، اما این «تعیین حدود» به همه زبان‌ها بطور ساده قابل ترجمه نیست. (یعنی کلمات برای رساندن معنای خود دارای ابهام هستند.)

رنگ‌های سیاه و سفید، خیلی زود در اندیشه آدمی با شب و روز و تاریکی و روشنی تداعی یافتند و به همین دلیل در زبان‌های مختلف، به تقرب معنای همسان دارند، اما نام رنگ‌های دیگر به همین آسانی معنای خود را به ذهن نمی‌فرستند. مثلاً واژه Glas در زبان سلتی دالالت بر «خاکستری»، «آبی» و «سبز» می‌کند.

شورای «رنگ» در انگلستان، فیرستی ازدوست و چهل رنگ تثبیت شده به دست داد، به این ترتیب که دوست و چهل قطعه پارچه‌ی با رنگ‌های مختلف در آورد و دوست و چهل نام رنگ نیز به طور جداگانه همراه این قطعات پارچه کرد. آیا چند تن از ما می‌توانیم به طرز کاملاً دقیق و بدون راهنمایی کارشناسان، هر رنگ‌ها را با نام آن تطبیق بدهیم؟ این مثال‌های ساده، برخی از مشکلاتی را نشان می‌دهند که زبان‌شناسان - زمانی که می‌خواهند ساختمان بی‌بیک «معنا» بدهند و یا روابط متغیر میان واژه‌ها با تصورات و با واژه‌ها با اشیاء را به نظمی بکشند - با آن برخورد می‌کنند.

معرفت ما از جهان خارج از کجا مایه می‌گیرد؟ بخشی از آنچه که ما درباره‌ی جهان می‌دانیم مبتنی بر مشاهده است و بخشی دیگر متکی بر استنتاج ما از این مشاهدات. متأسفانه مشاهده و استنتاج، هر دو ممکن است مشکلات قابل ملاحظه‌ی برای ما ایجاد کنند.

فیزیکدان این نکته را دریاد دارد که اشیاء همیشه آنگونه که می‌نمایند نیستند، از این رو مشاهده، آن مقدار قطعیتی را که عقل سلیم نیازمند آنست بدست نمی‌دهد. استنتاج چیزهای غیر قابل مشاهده، از طریق چیزهای قابل مشاهده - مثلاً استنتاج ساختمان مرکز زمین از طریق مطالعات پوسته زمین - احتمال دارد منجر به نتایجی گردد که درست نباشد حتی اگر فرض‌های مقدماتی ما صحیح بوده باشد و صورت استنتاج، درست.

فیزیکدان‌های امروز، دیگر مانند اسلاف ساده لوح خود سخن نمی‌گویند. فی‌المثل نیوتن به چهار مفهوم بنیادی اعتقاد داشت: فضا، زمان، ماده، نیرو. فضا و زمان برای او واحدهای استوار و مستقلی بودند، حال آنکه در زمان حاضر «جای-گاه» جانشین دو مفهوم مستقل «زمان» و «مکان» شده‌است - که دیگر بنیادی نبوده بلکه مجموعه‌ی از روابط است.

ماده، اینک، با نیروی نیوتنی همراه نیست، بلکه با مفهوم جدیدی به نام «کار - مایه» همراه است، و این «کار - مایه» دیگر مبین يك مفهوم مستقل نمی‌تواند باشد بلکه مجموعه‌ی از «موجود»ها نظیر کارمایه جنبشی، برقی،

حرارتی، شیمیایی، اتمی و تشعشی را دربرمی گیرد. بدینگونه، واژه‌ها، دلالت‌های خویش را، از پی گسترش دانش تغییر می‌دهند و «معناشناسی» را نمی‌توان به مجموعه غیر قابل انعطافی از تناظرات تبدیل کرد.

یک واژه ممکن است قلمرو منتهوی خود را بر اثر تغییری عوسوم به «تعمیم» و یا تغییر دیگری «تخصیص» نام‌یافته، توسعه بخشد و یا محدود کند. به‌طور کلی، حرکت عروسوم‌تر در غالب زبان‌ها به‌جانب تخصیص است. از آنجا که انسان متفکر می‌تواند یکی از چندین دلالت را متناسب احتیاج فوری خود انتخاب کند و دیگر دلالت‌ها را طرد، یک واژه ممکن است با بدست آوردن چندین معنای متفاوت، مرجع خود را در جریان زبان تغییر دهد.

شان کلمات نیز ممکن است ترفیع یا تنزل یابند. گاه، واژه‌ها بر اثر ریشه عامیانه خود تداعی‌های جدیدی را دربرمی‌گیرند، و همچنین امکان دارد که اندکی جا بجا و یا کاملاً متروک شوند. برخی کلمات، نوعی رنگ آمیزی عاطفی نظیر ستایش یا ملامت را با خود حمل می‌کنند (۴) که اگر جزء اساسی از «معنای لغوی» آن کلمات نباشد دست کم ملازم نزدیک آن هست.

در یک زبان بیگانه، دریافتن این دلالت‌های عاطفی، بسیار مشکل است؛ یعنی: انتقال فکر - با توجه به جمیع این تغییرات - کار آسانی نیست. و عطف به همین دلایل، وظیفه فرهنگ‌نویسان و لغت‌نامه‌نویسان نیز بسیار سنگین است. در حقیقت، تا کون کلماتی که دقیقاً دلالت‌های همانندی در دو زبان مختلف داشته باشند بوجود نیامده است. پ - معنای درون جمله‌ی: آیا این درست است که بگویم دلالت یک جمله حاصل جمع معانی لغوی اجزاء آن جمله است؟ این سخن، شاید به‌طور کلی صادق باشد، اما استثناهای قابل ملاحظه، فراوان وجود دارد. می‌توان چنین فرض کرد که رابطه «شکل - معنا» در سه سطح وجود داشته باشد. ۱ - بین واج‌ها و ارزش‌های معنایی. ۲ - بین واژ و واژه‌ها و معانی لغوی. ۳ - بین جمله‌ها و معانی «درون» جمله‌ی آنها. این سه سطح، مانعاً الجمع نیستند، بلکه مکمل هم هستند، و در مجموع تشکیل یک الگو یا سلسله

مراتب ساختمانی را می‌دهند. قابل ملاحظه‌ترین شکل معنای درون جمله‌ی را می‌توان در ضرب‌المثل‌ها، استعاره‌ها و اصطلاحات یک زبان یافت. برای نمونه در زبان فارسی، ضرب‌المثل «سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند»، بسیار گویاتر است از جمله‌ی نظیر: «اگر این مسأله به تو ارتباطی ندارد و ورود به آن خطرناک است، اقدامی در این زمینه نکن.» مشاهده می‌کنیم که در ضرب‌المثل فوق، تک‌تک کلمات، معنای لغوی خود را به‌ذهن نمی‌فرستند، بلکه در درون این جمله معنا و منتهوی نهفته است که با کلمات جمله، دارای ارتباط مستقیم نیست و نمی‌توان این جمله را به اجزاء متفرد تجزیه کرد و باز همان معنای کلی را استنباط.

برخی از انواع واژه‌ها مانند واژه‌های ربط، اضافه‌وضییر، دارای معنای درون جمله‌ی هستند. آنها کارکردهای لازمی را در ساختمان جمله برعهده می‌گیرند، اما آیا مطابق تعریف ما دارای معنای لغوی هم هستند؟ مثلاً معنای دقیق و چیست؟ در ترکیبی نظیر «نارنج‌ها و لیموها»، «و» به‌عنوان رابط میان دو اسم ذات به‌کار می‌رود؛ با وجود این به‌عنوان یک مشخص‌کننده یا علامتگذار، دارای معنای کارکردی ویژه‌ی است. معرفی‌ها (که به‌غلط، حرف تعریف نامیده می‌شوند)

معنای اسمی ذات را تعیین، تحدید یا تعدیل می‌کنند، لیکن به‌تنهایی معنای لغوی کاملی ندارند، بلکه دارای معنای درون جمله‌ی هستند.

حال، به‌ابتدای این مقاله بازمی‌گردیم: تفکر خالص در قالب کلمات، بدون استفاده از تصاویر، عالی‌ترین شکل «دریافت مفهومی» است که یک انسان بدان قادر است. با توجه به این امر آیا نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که افکار یک انسان و نوع نگرش او نسبت به زندگی تا حدودی بر اثر ساختمان زبانی که در کودکی آن را فرا می‌گیرد تعیین می‌شود؟

از این گذشته، در سال‌های سازنده میان هفت تا دوازده سالگی، یک کودک طبیعی، بخش عمده‌ی از انرژی ذهنی خود را صرف «اکتساب» و «کاربرد آگاهانه»ی واژه‌ها می‌کند و دید کلی او بر این اساس شکل می‌گیرد. جهان بینی او به‌شکل «جهان تفکر خصوصی» او درمی‌آید و همان‌گونه

که «ادوارد سائیر» اظهار داشته «جهان اندیشه، جهان صغیریست که هر کس آنرا درخویشتن حمل می کند و به کمک آن ادراک خود را از جهان کبیر پایه گذاری می کند.»

بنیامین لی وورف، این نظریه را مورد مطالعه و تحقیق بیشتری قرار داد و نتیجه گرفت که «جهان بینی انسان، وسیله پرورش زبانی او تعیین می شود.» عقیده وورف، وسیله برخی از طرفداران افراطی آن مورد مبالغه قرار گرفت؛ با این وجود، معدودی از زبان شناسان معجب که حقیقت ذاتی این نظریه را مورد تردید قرار داده اند در این مورد متفق القولند که «معنا» می تواند به طریقی ساختمان پذیر باشد.

به این ترتیب، و با توجه به اهمیتی که زبان در ساختمان تفکر انسانی دارد آیا جای آن نیست که ما توجه جدی خود را به آن معطوف کنیم و در یک طبقه بندی کلی، محل صحیح لغت شناسی و زبان شناسی را بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی قرار بدهیم؟ (۳)

مترجمان: فریدون سالک - نادر ابراهیمی

۱- جای جای، بنا بر احتیاج و دلایل مختلف، تغییراتی در متن داده ایم و از آن جمله است تبدیل نمونه ها و مثل های زبان غیر، به فارسی. نهایت سعی را کرده ایم که نمونه های فارسی تا آنجا که ممکن است - به نمونه های متن اصلی شبیه باشد و دارای همان شرایط. در این مورد ما واژه «سام» را به جای واژه Set نشانده ایم و الا آخر...

مترجمان

۲- کلمه «همشهری» در زبان ما، از اینگونه کلمات است، که با همه زیبایی و عمق مفهومی خود، غالباً در محاوره به گونه بی تحقیق آمیز به کار می رود؛ و در بسیاری از اوقات، جایگزین مؤدیانه ای برای واژه بی اعتبار شده «حمال» است؛ «همشهری! این جمدان را تاجلوی ایستگاه برای من بیاور!» واژه «عبله» نیز به همین گونه است، که در زمان حاضر رسماً به حالت دشنام به کار می رود. یک کارگر ساختمانی می گفت: خاله را که ساختم و «ارباب» توی آن نشست، اولین فحشی که در حضور خود من بدیش داد این بود: عدله! خاله را کیف نکن.

۳- این مقاله با حذف قسمت هایی که در این مورد خاص، غیر مفید به نظر می رسید ترجمه شد. برای مطالعه متن اصلی به کتاب "Language in the Modern World" اثر ا. ج. آ. سائیر مراجعه فرمایید که از انتشارات «پلیکان» است، به شماره ی

"A 470"

پرتال جامع علوم انسانی